

مجلس اوّل
نحوه تخاطب بنده با پروردگار در نماز
مشهد مقدّس رضوی، شب اوّل رمضان المبارک ۱۴۱۱ هجری قمری

روز اول

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾¹

لزوم ملکه شدن قرائت و تلفظ صحیح در نماز

روزی شخصی شک داشت که یکی از علما اصلاً می‌تواند مخارج قرائتش را خوب اداء کند یا نه؟! خدمت ایشان آمد و گفت: «والله من از نجف به کربلا آمده‌ام و الآن می‌خواهم نماز را به شما اقتدا کنم و دوست هم دارم نماز را فقط با شما بخوانم؛ اما نمی‌دانم که شما مخارجش را درست اداء می‌کنید و درست می‌خوانید یا نه! حالا شما می‌توانید حمدتان را برای من بخوانید؟!» آن مرد بزرگوار خیلی ساده گفت: «بله، برایت می‌خوانم!» و شروع کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و حمد را خواند. آن شخص گفت: «نه، خوب است؛ قبول دارم و من با شما نماز می‌خوانم!» یعنی این عالم حتی نزدیک بود مرجع بشود، ولی بعضی از مخارجش صحیح نباشد! و این برای ما خیلی جای دقت است و خیلی باید روی این جهت کار کنیم!

خارجی‌ها در تلقین لسان‌های خود آن قدر زحمت می‌کشند تا حروف را به شاگرد بفهمانند که مخارجش این است. و کسی که می‌خواهد فرانسه، انگلیسی و یا آلمانی بخواند، اگر آن مخارج را نداشته باشد اصلاً به‌مرد نمی‌خورد و هیچ چیزی یاد نگرفته است! مخارج را به انسان یاد می‌دهند و وقتی مخارج را یاد گرفت، دیگر تا آخر صحبت می‌کند! لذا اول مخارج است.

بنابراین ما بایستی قرآن را آن طوری که باید و شاید بخوانیم و دچار مشکل هم نشویم:
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾...

اصلاً نباید روی ﴿نَعْبُدُ﴾ معطل بشویم که مبدا ﴿نَعْبُدُ﴾ را بگوییم: «نأبُدُ» و اشتباه بشود. وقتی این برای ما ملکه بشود، مثل آب خوردن می‌ماند؛ مثل اکبر اقا، مثل ته دیگ، مثل کاف کباب و امثال اینها می‌ماند. ما هیچ وقت در عمرمان نگفتیم: «آقا شما امروز برای ما تح دیگ درست کنید!» اگر بگوییم: «تح دیگ» به ما می‌خندند و می‌گویند: «غلط گفتی!» در عربی هم اگر ما ﴿تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ﴾ را بگوییم: «تحدی» اصلاً کلام عوض می‌شود؛ چون «تحدی» هم معنای صحیحی دارد، ولی غیر از این است. ریشه «هدی یهدی» ریشه دیگری است و معنای دیگری دارد؛ همین‌که آن حاء خطی تبدیل به هاء هَوَز بشود، معنایش صد در صد تفاوت می‌کند!

کیفیت توجه به ذات الهی در نماز و نظر غیر استقلالی به الفاظ و معانی

پس قرائت و مخارج لازم است، ولی اینها بایستی آن قدر ملکه انسان بشود که عبوراً از آن بگذرد و متوغل در معنایش باشد؛ بلکه در معنا هم نماند و معنا ملکه‌اش بشود و نظر عبوری در آن معنا داشته باشد، و در حال نماز غیر از توجه به خدا چیزی نباشد! انسان نه توجه به لفظ داشته باشد و نه توجه به معنا؛ توجه باید به خدا باشد و معنای همین‌طور می‌آید و از ذهن می‌گذرد، و آن معنای هم با لفظ صحیح از ذهن می‌گذرد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾!

الآن که بنده دارم با آقایان صحبت می‌کنم، هیچ دیده‌اید که مثلاً در این کلمات اشتباه کنم؟! کلمات درست دارد می‌آید؛ یعنی وقتی می‌خواهم بگویم: «کلمات درست دارد می‌آید»، لفظ «کلمات» هست، «درست» هست، «دارد» هست و «می‌آید» هست. همه این کلماتی که می‌آید، معنا دارد؛ یعنی تا ذهن و نفس من تصور معنایی را نکند و آن معنا به قوه عاملیه نفس تنازل نکند، تبدیل به لفظ نمی‌شود. آن معنای هم مرتب و بدون اشتباه در ذهن می‌آید؛ اگر اشتباه باشد، انسان مثل دیوانه‌ها صحبت می‌کند و پرت می‌گوید! مثلاً می‌خواهد بگوید: «کلمات درست دارد می‌آید»، ولی یک چیز دیگر می‌گوید! فرق بین عاقل و غیر عاقل همین است؛ عاقل آن کسی

¹ سوره فاتحه (۱).

است که هر کدام از معانی را درست بر سر جای خودش استخدام می‌کند، ولی غیر عاقل این‌طور نیست.

همچنین انسان اصلاً روی آن معانی معطل نمی‌شود؛ مثلاً من که الآن می‌خواهم این معانی را استخدام کنم و برای آقایان بیان کنم، هیچ مسئله‌ای نیست و توجه کاملاً به شما است و صد در صد مخاطب شما هستید. آن معانی دقیق و لطیف که در ذهن استخدام می‌شود، بدون اینکه مخاطب از بین برود و از مخاطب غفلت بشود، در ذهن می‌آید و به امر و ایجاد نفس، تبدیل به لفظ می‌شود؛ مثل یک کامپیوتر، که البته هزار کامپیوتر و دستگاه صنعتی به گرد آن نمی‌رسد! همچنین هیچ‌کدام از این لفظها هم اشتباه نمی‌شود، درحالتی که شما مخاطب هستید.

در تمام این صحبت‌هایی که الآن بنده برای آقایان کردم، مخاطب از دست نرفت و غفلتی از مخاطب نشد، و معانی هم اشتباه نشد؛ و از آن پایین‌تر، الفاظ هم اشتباه نشد. نماز را باید این‌طور خواند! انسان که نماز می‌خواند، باید توجهش به خدا باشد، نه به معنا!

بعضی می‌گویند: «توجه انسان در نماز باید به معنا باشد.» یعنی باید خوب متوجه این معنا باشد که: **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)** یعنی: «خدایا من از تو می‌خواهم و از تو استعانت می‌کنم!» **(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** یعنی: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن!» صراط مستقیم چیست؟ **(صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ).**

وقتی انسان درون این معنا برود، خدا از بین می‌رود و گم می‌شود! وقتی که بنده دارم این معانی را برای شما بیان می‌کنم، اگر بخواهم به این معنا توجه کنم، شما گم می‌شوید. انسان در لحاظ واحد نمی‌تواند دو لحاظ استقلالی بکند؛ یا باید شما باشید یا باید این معنا باشد و یا این لفظ باشد! اگر شما باشید، معنا و لفظ می‌رود؛ اگر معنا باشد، لفظ و شما می‌روید؛ اگر لفظ باشد، معنا و شما می‌روید! مگر غیر از این چیزی هست؟! ولیکن ما حتماً بایستی در این سوره حمد که واجب است در نماز قرائت کنیم، حمد خدا را با این جملات بخوانیم و این معانی را هم بیاوریم، و حمد پروردگار و محامد خدا را بیان کنیم: **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ)**، واقعاً باید از خدا تقاضا کنیم که **(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**؛ ولیکن نباید نظر استقلالی به این معانی بکنیم!

الآن که بنده با شما صحبت می‌کنم و شما مخاطب هستید، نظر استقلالی به این معنا و به این لفظ نمی‌شود؛ درحالی که همه آن معانی، مرتب و منظم و در جای خود ثابت هستند. واعظی که یک ساعت صحبت می‌کند، مخاطبش مردم هستند ولی معانی چنان مسلسل‌وار و مرتب در ذهنش می‌آید و چنان برای آن معانی، منظم و بدون اشتباه، استخدام الفاظ می‌کند و بدون یک لکننت زبان، یک ساعت صحبت می‌کند! ما هم در حال نماز باید همین‌طور باشیم. اگر توجه به لفظ کنیم، هم خدا و هم معنا از بین رفته است؛ اگر توجه به معنا کنیم، خدا از بین رفته است؛ اما اگر به خدا توجه کنیم و خدا مخاطب باشد، آن وقت هم این الفاظ و هم این معانی، همه در جای خود به نحو احسن می‌آیند و هر کدام جای خودشان را می‌گیرند، اما آله، نه استقلالاً.¹

سؤال: یعنی دیگر از خدا اعانت نکند؟!

جواب: **(إِيَّاكَ)** می‌گوید؛ پس **(إِيَّاكَ)** دیگر چیست؟!

سؤال: قصدم این است که من می‌خواهم فقط با توحرف بزنم؛ حالا حرف من چیست [دیگر مهم

نیست]!

جواب: نه‌خیر، آن لقلقه لسان است؛ ولی او دارد سوره حمد را می‌خواند و خدا را با این الفاظ ستایش می‌کند، نه با هرچه که دل‌بخواه باشد! اگر ما شعر حافظ در نماز بخوانیم باطل است؛ باید سوره حمد بخوانیم. پس سوره حمد که بخوانیم، ما قاصدیم و با قصد داریم حمد می‌خوانیم، و قصد که داشته باشیم، حتماً نظر ما آلی است.

سؤال: آخر بعضی از این فقرات حمد با آن معانی - به تعبیر خودمان - عاشقانه نمی‌خواند!

جواب: مثلاً کدام یک نمی‌خواند؟

سؤال: در **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** من در حقیقت دارم حاجتی را از

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۶۱.

تو می‌خواهم.

جواب: ببینید! آخر بعد از **(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)** می‌گوییم: تمام حمدها اختصاص به تو دارد که **(رَبِّ الْعَالَمِينَ)** هستی و تو که **(مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ)** هستی و...! آن وقت من از تو می‌خواهم که من را از فقر بیرون بیاوری و من را به مقام قربت برسانی و عابد مطلق خودت قرار بدهی!

سؤال: پس اگر بخواهیم همین معانی را که الان حضرت عالی دارید می‌فرمایید، لحاظ نکنیم و اگر بخواهیم آن معانی فقرات حمد را هم با این معانی خودش لحاظ نکنیم، دوتا است!

جواب: می‌دانم؛ آن وقت مخاطب کیست؟ به خدا می‌گویید **(يَا ك)** یا نه؟ اگر به خدا بگویید **(يَا ك)**، پس نظر به خداوند استقلالی می‌شود و اینها هم آلی می‌شود.

روز دوم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

لزوم تبعیت از علم و یقین

(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ * وَلَئِن آتَيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِن آتَيْنَاهُمْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)¹

خداوند در این آیاتی که امشب قرائت شد و آیات عجیبی است، می‌فرماید:
«(هر بشری یک قبله و یک هدفی دارد، و مردم دنبال آن قبله و هدف و مقصودشان می‌روند.) ای پیغمبر، تو دنبال قبله خودت برو و از آن قبله‌ای که ما به تو نشان داده‌ایم تبعیت کن! * این یهود و نصاری قبله تو را نمی‌پسندند، چون خودشان قبله و هدف و مقصود دارند. اگر تمام آیات جهان را به آنها نشان بدهی، باز آنها اصلاً از قبله تو متابعت نمی‌کنند! آنها در قلب خودشان یک قبله دارند و دنبال آن هم نمی‌روند! آنها هم این‌طور

نیستند که متحد باشند و از قبله خاصی تبعیت کنند، آنها هم هر کدام از قبله خاص خودشان که قبله دیگری است، تبعیت می‌کنند. بنابراین تو دنبال قبله خودت برو! قبله تو با قبله آنها یک فرقی دارد؛ قبله تو علمی است، اما قبله آنها ظنی و وهمی است؛ قبله تو یقین و علم و متانت و واقعیت است، و وجود تو را پر کرده و سنگین کرده است، اما قبله آنها اهواء است.»

«اهواء» به چیز تو خالی می‌گویند. هوا لغت عربی است؛ هوا را هم که هوا می‌گویند، به همین جهت است، چون تو خالی است. اهواء یعنی آنچه در قلب است و خالی است، مستند ندارد، معتمد ندارد، متکی ندارد، پندار و اندیشه‌هایی است که از ذهن می‌گذرد و به جایی متکی نیست. قرآن مجید هر وقت که آراء و افکار افراد منحرف و کافر و ظالم را نشان می‌دهد، از آنها تعبیر به اهواء می‌کند.

«خیالات و منویات و قبله‌های اینها اهواء است! بعد از اینکه قبله تو علم و یقین است، اگر دست از این برداری و از قبله آنها تبعیت کنی که اهواء است، در این‌صورت جداً از ستم‌کاران و از ظالمین خواهی بود!»

برای اینکه با وجود علم و یقین، علم و یقین را از دست دادی و از اهواء تبعیت کردی! طلا را از دست دادی و به طلا نما گول خوردی، روشنی را از دست دادی و در ظلمت زندگی کردی، از آب حیات دست برداشتی و نوشیدی و دنبال سراب رفتی! فرق بین قبله حق و قبله باطل، همان فرق بین آب و سراب است. اگر کسی بعد از اینکه به آبی رسید که وجدان می‌کند و می‌آشامد

¹ سوره بقره (۲) آیات ۱۴۴ - ۱۴۶.

و می خورد و قلبش از آن آب سیراب می شود و حیات پیدا می کند، این آب را رها کند و دنبال آن سراب برود، این خیلی ظالم است!

می دانید سراب چیست؟ آیا تابستان در بیابان بوده اید؟ وقتی که نزدیک ظهر می شود، یک ساعت یا دو ساعت به ظهر، تابش آفتاب زیاد می شود. این آفتاب که از آن مکان دور روی زمین می تابد، آن ریگ ها و سنگ ها و حتی خاک های معمولی، درخششی می یابد و مثلاً می شوند و انسان خیال می کند که آن دورها آب است. انسان اینجا ایستاده است، ولی مثلاً در پانصد متر یا هزار متر آن طرف، می بیند که یک دریای آب یا یک دریاچه آب است؛ آب به تمام معنا، که هیچ تفاوتی با آب ندارد! او حرکت می کند که دستش به آن آب برسد، ولی هرچه جلو می رود می بیند باز هم این آب جلو می رود! پانصد متر می رود، باید به آب برسد، اما آب هم پانصد متر جلو می رود! دومرتبه دنبال آب می رود و صد متر حرکت می کند، می بیند که باز هم آب جلو می رود! همین طور جلو می رود و آب هم جلو می رود، و تا هنگامی که آفتاب هست، این باید برود و آن آب هم می رود، و روزش تمام می شود و عمرش سر می آید و بالأخره از تشنگی می میرد و دستش هم به آب نمی رسد! چون آن سراب بود، نه آب؛ آب نما بود، نه آب!

عالم وجود آب نما است، نه آب؛ عالم وجود، وجود نما است، نه وجود حقیقی و هستی و اصالت. ما دنبال این اشیاء می رویم و آنها را مستقل می پنداریم و برای آنها ارزش قائل می شویم و همین طور عمرمان سر می آید! مثلاً می گوید: الان بروم تا به آن مقام برسم! وقتی می رود که به آن برسد، می بیند که نه، آن باز هم جلوتر رفت، می گوید: حالا فلان کار را بکنم شاید برسم! فلان کار را هم می کند و می بیند که به دست نیامد! سپس فلان کار، سپس فلان کار، و همین طور... تمام افراد بشر همین طور هستند! در نظر یک نفر، آن آبی که باید او را سیراب کند زن است، برای یکی بچه است، برای یکی علم است، برای یکی تجارت است، برای یکی سلطنت است، برای یکی مقام است، برای یکی مال است، برای یکی جاه است، برای یکی شجاعت است و... همه اینها سراب هایی می شود که برای انسان جلوه می کند و انسان هرچه می رود که مقداری از اینها را به دست بیاورد، نمی تواند و یک قطره هم انسان را سیراب نمی کند! آخر فرض این است که آب دروغین است، آب دروغین در مقابل آب حق است، و آب حق انسان را سیراب می کند. شما یک قطره آب از این لیوان آبی که در اینجا است، در دهانتان بریزید سیراب می شوید؛ امتحانش هم مجانی است! اگر یک قطره آب هم بریزید قدری زیباتان را تر می کند؛ ولی اگر هزار سال هم آب بگویید، وجداناً و عیاناً سیرابتان نمی کند! خداوند این طور می فرماید: ای پیغمبر! تمام این افرادی که دنبال احواء دنیوی می روند و مقاصد دیگری غیر از مقصد حق دارند و ادیان مختلفی دارند، از یهود و از نصاری و از مشرکین و از ملحدین و از افراد دنیا پرستی که آنها مسلمان هستند اما هدفشان و مقصد اصلی شان دنیا است، همه اینها دستشان خالی است! اینها تا آخر عمر می دوند برای اینکه سیراب بشوند، ولیکن نمی شوند! مبادا تو به دنبال آنها بروی! اگر دنبال آنها بروی ظالم خواهی بود؛ یعنی دست از آب برداشته ای و دنبال سراب رفته ای، و آب حقیقی را که خدا به تو داده است نخورده ای و دنبال آب باطلی رفته ای که در آن جنبه حیات و صفایی نیست!

سزای تبعیت از احواء نفسانی بعد از حصول علم به واقع

(الَّذِينَ اتَّبَعَتْهُمْ اَلْكَتٰبَ يَعْرِفُوْنَهُ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اٰبْنَآءَهُمْ)؛¹

«این افرادی که به آنها کتاب داده شده است، تو را چنان خوب می شناسند، مثل اینکه پسرشان را می شناسند! (نه اینکه اینها واقعاً معذور و قاصر باشند، و به قول ما جاهل قاصر باشند.)»
انسان پسر خودش را از همه افراد بهتر می شناسد؛ آیا انسان ممکن است یک وقت پسر خودش را اشتباه کند؟! واقعاً از پسرش بپرسد: بگو ببینم اسمت چیست؟ تو پسر چه کسی هستی؟ انسان ممکن است پسر عمو یا پسر عمه اش را اشتباه کند، و همین که یک مقدار دورتر بروید، لعل یک وقت پسرخاله یا همشهری اش را اشتباه کند؛ اما انسان پسر خودش را اشتباه نمی کند!
خدا می فرماید: این افرادی از یهود و نصاری که به آنها کتاب داده شده است، تو را می شناسند

¹ سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶.

که پیغمبر هستی و حق هستی و تمام علائم حق در تو است، مثل اینکه پسر خودشان را می‌شناسند؛ اما قبول نمی‌کنند، برای اینکه در ذهن خودشان اهواء و سراب آمده است. اینها می‌بینند که اگر دنبال تو بیایند باید از تمام شخصیت، آقایی، مقام، علم، جاه، اعتبار و... بگذرند و باید تابع تو بشوند. اینها برای حفظ آن مسند مجازی و اعتباری، تو را انکار می‌کنند و تا آخر عمر علیه تو قیام می‌کنند؛ با اینکه حق بر آنها روشن است!

آیات قرآن، آیاتی برای همه افراد است؛ یعنی این آیات برای ما هم هست. ^۱ خوب باید متوجه باشیم و دائماً نگوییم که لعنت بر یهود و نصاری و لعنت بر...، و ما الحمدلله مسلمانیم و راه ما درست است! نه‌خیر، همین آیات [برای ما هم هست].

[ما در حالات] نفسانی خود یک طیفی داریم که در بعضی اوقات که باید اقرار به حق کنیم، با اینکه می‌دانیم حق است، به واسطه بعضی از جهات اعتباری، اقرار نمی‌کنیم و همین‌طور دنبال سراب می‌رویم و آب از دستمان می‌رود! در یک قضیه دیگر هم اتفاق می‌افتد که می‌فهمیم این حق است ولی اقرار نمی‌کنیم؛ سپس یک قضیه دیگر، یک قضیه دیگر و... و این دائمی می‌شود: سراب و سراب و سراب! آن وقت ما می‌بینیم که چند بار به دنبال سراب رفته‌ایم و خدای نا کرده اگر این رفتن‌ها تکرار بشود، عمر انسان ضایع می‌شود. مقداری که انسان می‌تواند حرکت کند، از صبح است تا به غروب؛ و وقتی غروب بشود و خورشید غروب کند، هم سراب از بین می‌رود و هم دیگر آبی نیست. تا هنگامی که آب هست، آن سراب هم در مقابل آب به واسطه تالو خورشید در برابر انسان هویدا است، و مدت عمر انسان هم محدود است.

امیرالمؤمنین فرمود: «هر ساعتی که از عمرت می‌گذرد یک ساعت از حیاتت رفته است!» ^۲ یک ساعت از عمرت فیجی شده است، یک ساعت از تولدت گذشته است و یک ساعت به مرگ نزدیک شده‌ای! همین یک ساعت‌ها می‌گذرد تا یک‌مرتبه بانگی بر آمد: و خواجه مُرد! حالا اگر وقتی که انسان مُرد، دنبال آن سراب باشد، چقدر او ظالم است!

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ^۳

عین این آیه برای ما خوانده می‌شود! چرا از اهواء آنها تبعیت کردی بعد از اینکه تو دارای علم بودی؟! حجت تمام شد! استناد ایمانی و یقینی داشتی، اعتماد ایمانی و یقینی داشتی، «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم یعلم» ^۴ درباره تو صادق بود، پس چرا دنبال «عمل بما علم» نرفتی تا اینکه خداوند از میراث «ما لم یعلم» و از میراث ملانکه و پیغمبران نصیب تو کند؟! دائماً گفتی امروز بگذرد، فردا بگذرد، پس فردا بگذرد، تا ببینیم چه می‌شود! تمام شد، یک‌مرتبه برق غیرت می‌آید و انسان می‌بیند که خیلی باخته است و دیگر جای تدارک هم نیست؛ چون آفتاب غروب کرده است و نیروی انسان - که حیات و عمر است و باید صرف به دست آوردن آب بشود و بخورد تا جانش از تشنگی نجات پیدا بکند - تمام شده است و تمام قوایش از دست رفته است و تمام این عمر را صرف سراب کرده است و عمرش در پایان روز تمام شده است و خورشید غروب کرده است، و البته باید دست خالی هم از دنیا برود!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به/امام شناسی، ج ۴، ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۴۵.

^۲ تصنیف غرر الحکم، ص ۱۶۰: «ما انقضت ساعة من دهرک إلا بقطعة من عُمرک!»

ترجمه: «هیچ لحظه‌ای از روزگار تو نمی‌گذرد الا اینکه قسمتی از عمر تو را با خود می‌برد!» (محقق)

^۳ سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

^۴ الحجّة فی القراءات السبع، ص ۱۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ الفصول المختارة، ص ۱۰۷، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹.

«هر کس عمل کند به دانسته‌های خود، خداوند علم به آنچه را نمی‌داند، به او عنایت خواهد فرمود.»